



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۳/۰۷/۰۴

محب الله زغم

## ریشه‌های خشونت علیه زن

در این مقاله عوامل عمده خشونت علیه زن را به بررسی گرفته، برای محو آن راحل‌هایی را پیشنهاد می‌کنم. از نظر من، خشونت علیه زنان پدیده چند بعدی است که عمدتاً ریشه در «طرز تفکر قبیلوی»، «برداشت نادرست از دین»، «عقد حقارت و دشمنی زن با زن»، «مشکلات پرورشی»، و «عوامل فرهنگی اجتماعی» دارد. به باور فروید، خشونت در نهاد هر انسان نهفته است. تربیه و پرورش درست می‌تواند این غریزه را سرکوب کند اما اگر در جامعه هرج و مرج رخ دهد، حتی انسان متمدن نیز که ظاهراً به ارزش‌های انسانی پابند است، نقاب را از روی خود کنار زده و چهره وحشی خود را نمایان می‌سازد. چنانچه در جنگ‌های جهانی اول و دوم، متمدن‌ترین ملل جهان دست به خشونت‌های بی سابقه زدند و همین اکنون انسان متمدن قرن ۲۱ در شرایط خاص همه ارزش‌ها را فراموش کرده دست به خشونت می‌زند. (خشونت او مرگ د فروید له نظره، محب الله زغم، انسان مجله، در بیه گنه ۱۳۹۳) در این مقاله کوشش می‌شود تا به جای پرداختن به بحث‌های تیوریکی و تعریف‌ها، صرف آن جنبه‌های تیوری که در مطالعه خشونت در جامعه ما کمک می‌کنند و در قسمت محو خشونت علیه زنان از آن‌ها استفاده عملی کرده می‌توانیم، یاد آوری شود.

### ۱. طرز تفکر قبیلوی

قبیله‌ها به خاطر تامین منافع افراد به وجود آمده اند. زمانی که دولت‌ها به شکل امروزی وجود نداشت و از حاکمیت قانون خبری نبود، مردم مجبور بودند تا به خاطر دفاع از زمین، جایداد، مالچر و حق آبه خود به دور قبیله‌ها جمع شوند. زیرا به علت کمبود منابع، همواره خطر حمله رقیبان بر حریم آن‌ها وجود داشته است. هر قبیله که قویتر میبود، می‌توانست بر علاوه دفاع از خود بالای سایر قبایل حمله کرده و مال و دارایی شان را به یغما ببرد. قوی بودن قبیله مربوط به تعداد مردان آن بود زیرا این مردها بودند که می‌جنگیدند. به همین دلیل برای افراد قبیله داشتن پسران زیاد موهبت بود. بیجا نیست که مردم ما تا امروز می‌گویند: «در بین اودر زاده‌ها بی برادر و در بین برادران بی بچه نه باشی.» از طرف دیگر مردان نان آوران خانه‌ها بوده، مسول کشت و کار، مالداري و سایر کارهای عایدزا بوده اند. بنابراین در جامعه قبیلوی پسران فرزندان شماره یک خانواده محسوب شده دختران به لحاظ ارزش درجه دوم را احراز کرده اند. در این خانواده‌ها پسران لباس بهتر، غذای خوبتر و محبت بیشتر را دریافت می‌کنند و این خود یک نوع خشونت علیه دختران است. در اکثر خانواده‌های قبیلوی اول مردان خانواده غذا می‌خورند و آنچه از آن‌ها باقی ماند، به زنان و دختران داده می‌شود.

از طرف دیگر، در جامعه قبیلوی مرد پاسدار و محافظ املاک (زمین، مالچر، خانه...) خود می باشد و هر چیزی که در درون خانه وجود دارد، جز املاک او به حساب می‌رود. شاید مفهوم ننگ و ناموس و غیرت نیز از همین جا سرچشمه گرفته باشد و مردان زنان و دختران خود را ناموس (مال و متاع) خود می‌پندارند که پاسداری از آن‌ها و عزت و حرمت شان را وظیفه خود میدانند. در مقابل این مسوولیت که مرد خانواده به خود قبول کرده است، به خود حق میدهد تا زن و دختر خود را مثل امتعه استعمال کند و توهین و لت و کوب آن‌ها را حق مسلم خود میدانند. در بعضی قبیله‌ها رواج‌های ناپسند دختر فروشی (به اسم تویانه و ولور)، به بد دادن دختر، نگهداشتن بیوه و نکاح او به یکی از افراد خانواده و سایر موارد دلالت بر همین امر می‌کند.

متأسفانه اکثر مردم شهرنشین کشور ما نیز هنوز همان طرز تفکر قبیلوی خود را فراموش نه کرده اند. اگر در شهرها رواج تویانه کمتر است اما تحمیل مصارف گزاف عروسی بالای خانواده داماد، کم توجهی به تحصیلات دختران و

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرو مخکې په خیر و لولی

محدودیت رفتن به کار برای دختران ریشه در همان طرز دید قبیایلی دارد و اکثر خانواده‌های شهری برای توجیه این کار خود می‌گویند: «دختر مال مردم است.» و بناً لازم نیست بالای مال مردم سرمایه‌گذاری کنیم. وقتی خانواده پسر مجبور می‌شود در محفل عروسی مصارف توان فرسا را قبول کند و یا این که تویانه زیاد بپردازد، در مقابل عروس خود یک نوع عقده می‌گیرد که در آینده سبب رفتارهای خشونت بار می‌شود. یکی از عوامل مهم دیگر خشونت علیه زن، نازا بودن و یا نداشتن پسر است. این معضل هم در جوامع قبیلوی و هم در میان شهرنشینان کشور عام است. در برخی موارد حتی اگر مشکل نازایی مربوط شوهر هم باشد، زن مسوول دانسته شده و مورد خشونت قرار می‌گیرد.

## ۲. برداشت نادرست از دین

در جامعه سنتی ما دین همواره در انحصار مردان قرار داشته است و تا چند سال قبل مدارس دینی برای دختران وجود نداشت. در کشور ما خطیبان و امامان تمام مساجد مردان هستند و بنابر طبیعت خودخواهانه که خاصه همه انسان‌هاست، در خطبه‌ها و سخنرانی‌های خود همواره مکلفیت‌های زن مسلمان را بیان کرده از سخن گفتن در مورد حقوق زن در اسلام ابا و ورزیده اند. از ملا امامان همیشه می‌شنویم که زن باید حجاب را مراعات کند، زن از خانه نبراید، زن از شوهر خود متابعت کند ... اما نه شنیده ایم که بگویید زن در میراث حق دارد، شوهر حق ندارد کارهای خانه اش را بالای زن انجام دهد، بلکه باید برای کار خانه نوکر بگیرد، اگر زن نخواهد به کودک خود شیر بدهد، شوهرش او را مجبور کرده نه می‌تواند بلکه باید برای نوزاد خود دایه استخدام کند ...

از طرف دیگر روایت مشهور منسوب به حضرت محمد (ص) که زنان را «ناقصات العقل و دین» خوانده اند، زمینه را برای خشونت علیه زن فراهم کرده است. زیرا ناقص العقل یعنی کسی که امور را درست انجام داده نمی‌تواند، همواره گناه و خطا می‌کند و کسی که همیشه مرتکب خطا می‌شود، قابل تنبیه و مجازات است. در مورد این که روایت مذکور معتبر است و توسط روایان متعدد روایت شده و در چندین کتاب حدیث آمده است، شکی وجود ندارد. اما، این مسأله را همه فراموش کرده اند که این سخن فقط یک بار، در یک محل و در یک مناسبت از زبان نبی کریم (ص) شنیده شده است. اگر سخن ایشان جدی می‌بود، باید در مناسبت‌های دیگر و اوقات دیگر نیز تکرار می‌شد. از سویی هم پیغمبر اسلام (ص) طبع شوخی داشته و به کرات اصحاب کرام را مورد خوش طبعی و مزاح خود قرار داده اند. شاید در این مورد نیز منظور ایشان صرف شوخی بوده باشد. (از این چشم انداز، صفحه ۹۳-۱۱۱، محمد محق، ۱۳۸۱)

اگر این بیان پیامبر اسلام را جدی بگیریم، با سایر ارشادات ایشان در مورد زن در تناقض قرار می‌گیرد. مثلاً وقتی ایشان جنت را زیر پای مادران می‌پندارند یا این که در مورد حقوق والدین حق مادر را سه مرتبه بیشتر از حق پدر بیان می‌کنند. چگونه ممکن است که جنت زیر پای کسی باشد که خود ناقص العقل است؟

در تمام جوامع بشری مادران (زنان) نقش اساسی در تربیه و پرورش کودکان دارند. مردان همان کودکانی اند که توسط مادران شان پرورش یافته اند و از زبان گرفته تا خیلی چیز را از آن‌ها یاد گرفته اند. آیا منطق این را می‌پذیرد که یک موجود ناقص موجود کامل را به بار آورد؟

از نظر طب هر جنین دارای دو کروموزوم جنسی است که یکی را از پدر و دیگری را از مادر می‌گیرد. کروموزوم مادری صرف یک نوع است که (X) نامیده می‌شود اما کروموزوم پدری دو نوع است یکی (X) و دیگری (Y). اگر جنین از پدر خود کروموزوم (X) را بگیرد، دختر خواهد بود و اگر از پدر کروموزوم (Y) را بگیرد، پسر. می‌بینیم که تعیین جنسیت جنین مربوط به پدر (مرد) است نه مربوط به مادر. یعنی مادر برای هر دو جنس (پسر و دختر) عین کروموزوم جنسی را می‌دهد. خواص جسمی و ذهنی از یک نسل به نسل دیگر توسط کروموزوم‌های جسمی انتقال می‌یابد. تعداد این کروموزوم‌ها ۴۴ بوده که ۲۲ عدد آن از پدر و ۲۲ عدد دیگر آن از مادر می‌یابد. یعنی هر طفل نصف خواص ارثی خود را از مادر و نصف دیگر آن را از پدر می‌گیرد، پس پسر و دختر هرچیز را به طور مساویانه صاحب می‌شوند. یعنی اگر مادر ناقص العقل باشد و پدر عقل کامل داشته باشد، باید پسر و دختر هر دو نیمه عاقل باشند.

تا زمانی که مردان زنان را ناقص العقل بدانند، از اعمال خشونت علیه آن‌ها دست نه خواهند کشید. مشکل دیگر این است که بعضاً باورهای عامیانه به همان اندازه مورد قبول مردم قرار می‌گیرند که روایات مستند. مثلاً از زبان مادرکلان‌ها شنیده می‌شود که: «زن خوب پیش از آمدن شوهر خود باید کارهای خانه را تمام کند، خانه را پاک ستره کند، دیگش تیار باشد، چای دم کرده باشد، با خنده و خوشحالی از شوهر خود پذیرایی کند و باید یک چوب را نیز تیار بگذارد تا اگر شوهرش قهر بود، با همان چوب لت و کوبش کند.»

یک مرد ریش سفید با افسوس می‌گفت: «عمر تیر شد، رفتنی هستم ولی بسیار افسوس که تا حال زخم را هیچ لت نه کرده ام. ملای ما می‌گوید کسی که زن خود را نه زده باشد، به جنت رفته نه می‌تواند.»

ازدواج زیر سن عامل دیگر بروز خشونت‌هاست. دختری که در سن کم عروسی می‌شود، تجربه کافی برای زندگی در خانواده شوهر نداشته بناً نمی‌تواند توقعات و خواسته‌های آن‌ها را برآورده سازد در نتیجه مورد اهانت، سرزنش و خشونت‌های فیزیکی قرار می‌گیرد.

در این جا تفاوت معیارهای بلوغ انسان از نظر دین و از دیدگاه علم طب یک مشکل اساسی است. از نظر دین شروع حیض در دختران و شروع احتلام در پسران به معنی بلوغ است. اما، طب بلوغ جنسی را مترادف با بلوغ جسمی و ذهنی نمی داند. اعضای تناسلی دختران تا سن هژده سالگی به آن اندازه پختگی نمی رسد که پروسه حمل و ولادت را به درستی تحمل کند. اما به عقد درآمدن بی بی عایشه در سن ۹ سالگی و جواز دادن به ازدواج دختران بعد از شروع حیض سندی است که عالمان دین برای ابراز نظر در این مورد در دست دارند. رفع این تناقض به جلوگیری از ازدواج های قبل از وقت و در نتیجه پیامدهای منفی آن به شمول مرگ و میر مادران و نوزادان و اعمال خشونت علیه عروسان جوان کمک می کند.

### ۳. عقده حقارت و دشمنی زن با زن

هر انسان به طور فطری تشنه تفوق و برتری است و اکثر انسان های سرزمین ما دچار عقده حقارت. هر کودک به علت ضعف جسمی و ذهنی در مقابل بزرگان خانواده احساس حقارت می کنند. این یک امر طبیعی است و کودک را وامیدارد تا با سعی و تلاش مانند بزرگان جسماً و ذهناً قوی شوند. به همین علت کودکان کنجاولی می کنند، هر چیزی را لمس می کنند، می چشند، تجربه می کنند، می پرسند .... اگر والدین شیوه های درست پرورش را بلد باشند، این احساس کودک به عقده مبدل نه می شود. به خصوص اگر بزرگان با کودکان با محبت رفتار کنند، این احساس به تدریج رفع می شود، زیرا محبت احساس و رابطه است که هر دو جانب رابطه در آن احساس برابری می کنند و در محبت برتر و کهنتری وجود ندارد. (احساس کهنتری، محمد منصور، صفحه ۵۲-۴۸، ۱۹۶۴) اما، در کشور ما اکثریت مطلق والدین نه میدانند با کودکان چگونه برخورد کنند.

از طرف دیگر کارهای طاقت فرسا در خانه و بیرون از خانه، داشتن اولادهای زیاد، وضع نابه سامان اقتصادی، جنگ های متداوم و سایر عوامل والدین را مجبور می سازد تا جواب هر اشتباه کوچک و شوخی های طبیعی کودکان را با لت و کوب، توهین و تحقیر بدهند. این طرز برخورد در کودکان سبب تولید عقده حقارت می شود و وقتی آن ها بزرگ شدند، انتقام این حقارت را از فرزندان خود می گیرند. به این ترتیب سیکل معیوب دوران پیدا می کند و نسل به نسل ادامه می یابد.

از طرف دیگر، وقتی کودک را لت و کوب می کنی، در حقیقت برایش این پیام را میدهی که هر قویتری می تواند ضعیفتر را مورد لت و کوب قرار دهد و به این ترتیب خشم خود را فرونشاند. بناً وقتی کودک صاحب زن و فرزند شد، می بیند که زن و اولاد اش ضعیفتر هستند و او می تواند بدون کدام تشویشی از آن ها قصد بگیرد و این کار می کند.

در این میان دختران نسبت به پسران دوچند عقده بی میشوند. زیرا آن ها یکبار به خاطر کودک بودن مورد خشونت قرار می گیرند و بار دیگر به خاطر دختر بودن. اما برای جبران این عقده به شکل انتقام، نسبت به مردان دو مرتبه چانس کمتر دارند، زیرا در خانه شوهر باز هم زیر دست هستند و با داران زیادی دارند و در محیط کاری نیز به علت مرد سالاری حاکم در ادارات، مجبور اند فرمانبردار باشند. بناً یگانه کسی که یک زن می تواند مورد خشونت قرار بدهد، فرزندان خودش و زن های خانواده اش است. زن وقتی مادر می شود، از اولاد خود انتقام می گیرد و وقتی خشو و ننو شد، از عروس و زن برادرش. البته این انتقام جویی ها ماهیت لاشعوری دارد و انسان هرگز قادر به درک ماهیت آن نه می باشد.

یک زن می تواند زنی دیگر را یا خودش مستقیماً مورد خشونت قرار دهد یا اینکه توسط شوهر یا پسر خود. خشو با بدگویی و شکایت از عروس اش پسر خود را بر علیه او برمی انگیزد و پسرش به علت احترام ظاهری که به مادر خود دارد، بدون این که فکر کند که همسرش نیز مادر کسی است، به لت و کوب، توهین و تحقیر او می پردازد. در شمار زیادی از خانواده های افغان ها، بر علاوه شوهر خانم، خسر، ایور، پسر ایور و هر مرد دیگر خانواده نیز حق لت کردن اش را میداشته باشد. (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، محب الله زغم، خدمتگار و رُحیانه)

همان گونه که هر نوزاد برای برادران و خواهران خود حیثیت رقیب را دارد، زیرا قسمتی بلکه قسمت بیشتری از محبت پدر و مادر را از آن خود می کند، آمدن یک زن به حیث عروس نیز برای سایر زنان خانواده حکم رقیب را دارد. توجه همسر به خانم اش، مایه رشک و حسادت مادر، خواهر و حتی زن برادرش می شود. زیرا قبل از این همین پسر، برادر یا ایور قسمتی از وقت خود را صرف صحبت و دلجویی از مادر، خواهر و احتمالاً خانم برادر خود میکرد اما با آمدن عروس بیشتر وقت اش صرف خلوت با او می شود. به همین سان، ممکن پدر داماد نیز عروس اش را مانند دختر نوزاد خود مورد نوازش قرار بدهد و حسادت دیگران را بر انگیزد. به همین دلیل سایر زنان خانواده به طور ناخودآگاه در صدد توطئه بر ضد عروس برآمده با عیب جویی و بدگویی از او کوشش می کنند نظر مردان خانواده را تغییر دهند. این ها کوچکترین اشتباهات عروس را که شاید خود بار بار انجام داده باشند، بزرگ ساخته، خشم مردان را بر می انگیزند.

#### ۴. مشکلات در آموزش و پرورش

همان طور که در بحث عقده حقارت نقش والدین خاطر نشان گردید، در مکتب و مدرسه نیز به تحکیم بیشتر این عقده پرداخته می‌شود. معلم که شیوه‌های علمی برخورد با شاگردان بازی گوش و مغل را نه میداند، با توسل به زور و لت و کوب آن‌ها را مطیع می‌سازد. از آن جایی که معلم نیز پرورده همان شرایطی است که شاگردان در آن قرار دارند، بناً عقده‌های دوران کودکی خود را با رفتار خشن با شاگردان التیام می‌بخشد (احساس کهنتری، محمد منصور). به همین گونه مدرس مدرسه‌های دینی که هر کلمه از علم دین را به زور شلاق و چوب و سیلی و انواع متعدد خشونت‌های لفظی و فیزیکی فرا گرفته است، لت کردن شاگردان را یک امر بدیهی می‌پندارد. بناً طفلی که در خانه مورد خشونت پدر و مادر و برادر و خواهر بزرگتر از خود قرار می‌گیرد، در مکتب از معلم سیلی می‌خورد، در مدرسه توسط مدرس و ملا کف پایی برداشته می‌شود و در کوچه و بازار از هر کس به جز خشونت چیز دیگری نه میبینید، چگونه روان سالم داشته می‌تواند. این کودکان هرگاه به مقام برتر و قویتر رسیدند، با زیردستان خود همانگونه خشونت روا میدارند که خود تجربه کرده اند.

دبختانه در موسسات تحصیلات عالی و پوهنتون‌ها نیز اگر استاد حق و یا زور بازویی ندارد که محصل را مورد خشونت فیزیکی قرار دهد، اما از نیش زبان و توهین و تحقیر محصل اش هرگز دریغ نه می‌کند. به این اساس هر فرد این جامعه از احساس حقارت رنج میبرد و اکثر مردم به عقده حقارت مبتلا هستند، پس دیدن خشونت از این مردمان چیز عجیبی نیست. زیرا، یکی از راه‌های جبران حقارت، انتقام است. هر کس برای جبران حقارت خود دست به آزار و اذیت زیردستان زده به این ترتیب حس برتری خواهی خود را ارضا می‌کند.

مسأله دیگر این که متأسفانه، شیوه آموزش و پرورش انسان در کشور ما طوری است که نه تنها زمینه رشد فکری شاگردان را فراهم نه می‌کند بلکه برعکس مانع تفکر آزاد شان می‌گردد. کودک مجبور است هر حرف بزرگ خانواده، ملای مسجد، معلم مکتب و استاد پوهنتون را بدون چون و چرا قبول کند و در بسیاری موارد حق ندارد سوال کند و دلیل بخواهد. زمانی که محصل طب بودیم، روزی استاد امراض جلدی یکی از همصنفانم را مخاطب قرار داده، نام دو مرض جلدی را گرفت و پرسید: «اگه یک مریض هر دو مرضه داشته باشه، اول کدامش تداوی می‌کنی؟» او گفت: «استاد! فکر می‌کنم که...» ناگهان استاد فریاد زد: «تو کدام پروفیسر هستی که فکر می‌کنی؟ تره به فکر کنن چی؟ خو چیزی که ده کتاب نوشته اس هموره بگو.»

در نظام تعلیمی و تحصیلی کشور ما همه کوشش بر آن است که حافظه شاگردان را پر کنند و فکر شان را سرکوب. در نتیجه، انسان جامعه ما توان تحلیل و تجزیه مسایل و معضلات را نداشته، زندگی برایشان یک فورملیتی بیش نیست. به همین دلیل پدر و مادر به جای این که علت نافرمانی، ضد، گریه، و رفتار نادرست فرزندان را دریابند، راه کوتاه اما بسیار زیان آور اصلاح آن‌ها را بر می‌گزینند، که همانا خشونت فیزیکی است. در اکثر موارد مردم ما به جای فکر کردن در مورد علل یک مشکل و جستجوی راه حل آن، از همین شیوه کار می‌گیرند زیرا کسی برایشان نیاموخته است که چگونه فکر کنند. به همین گونه خشونت علیه زنان معلول ضعف در تفکر ماست.

نقص دیگر نظام تعلیمی ما در این است که به قدرت تخیل شاگردان توجه صورت نه می‌گیرد. تخیل انسان را قادر می‌سازد تا خود را به جای دیگران قرار بدهد در نتیجه فکر دیگران را بخواند، درد و رنج آن‌ها را درک کند، و با آن‌ها احساس همدردی پیدا کند. هر کودک از سن ۹ - ۱۴ ماهه گی قدرت تخیل را پیدا می‌کند. تا سنین ۱۰-۹ سالگی تخیل در اوج قرار داشته بعداً فروکش می‌کند. وقتی کودک با واقعیت‌ها روبرو می‌شود آهسته آهسته از تخیل کاسته به تفکر عقلانی می‌پردازد و معمولاً پس از ختم دوره ابتدایی مکتب به ساینس و تجربه بیشتر علاقه مند می‌شود. (د ماشومانو په روزنه کې د تخیل اهمیت، یو ماشوم یوه نړۍ، محب الله زغم، ۱۳۹۳)

ضعف در تخیل انسان را قصی القلب و بی عاطفه ساخته، او را از درک احساسات دیگران عاجز میسازد. در نتیجه وقتی کسی را مورد خشونت قرار میدهد، نه می‌تواند خود را به جای او قرار دهد.

#### ۵. عوامل فرهنگی اجتماعی

اکثر جوانان ما در سنین ۲۵-۱۸ ازوداج می‌کنند. در این مرحله حیات هورمون‌های جنسی در اوج فعالیت بوده و تا حد زیادی بالای سلوک انسان اثرگذار می‌باشد و احساسات کنترول اعمال را در دست میداشته باشد، نه تعقل. بد بختانه خانواده‌ها توقع دارند تا عروس و داماد پس از عروسی هر چه زود تر صاحب فرزند شوند. به نظر من در این عمر اولاد دار شدن اشتباه محض است، زیرا پدر و مادر در مورد تربیه و پرورش فرزند هیچ معلومات و تجربه بی نه میداشته باشد.

از طرف دیگر، اکثر افغان‌ها در خانواده‌های بزرگ و در خانه مشترک زندگی می‌کنند. این رسم نیز به طرز زندگی قبیلوی برمیگردد. تعدد افراد در خانواده، سبب ایجاد سلیقه‌های متعدد، خواسته‌ها و توقعات گوناگون می‌شود. این تفاوت‌ها در اکثر موارد باعث خشونت می‌شوند. در خانواده‌های بزرگ کارهای خانه زیاد و طاقت فرسا بوده عروسان جوان مجبور اند بر علاوه حرف‌های خسر و خشو، اوامر نلو، ایور، و زن ایورهای را به جا کنند که قیل از او به این خانه آمده اند.

متأسفانه در اکثر خانواده‌ها در قسمت تقسیم وظایف و کارهای خانه عدالت در نظر گرفته نه می‌شود. خشو کوشش می‌کند اکثر کارهای سخت را بالای عروسان یا عروس خاصی اجرا کند و دختران خود را از چنین کارها معاف کند. این بی عدالتی سبب نارضایتی و بگو مگوها شده که نتیجه آن خشونت است. مشکل دیگر این است که در چنین خانواده‌ها کودکان زیاد بوده و بین شان اکثراً مشاجره و جنگ و جدل رخ میدهد که این جنجال‌ها به بزرگان سرایت کرده خشونت می‌آفریند.

فقر، بیکاری، بی سوادی و مشکلات دیگر اجتماعی نیز از عوامل عمده خشونت‌های خانوادگی به شمار می‌روند. فقر سبب تغذیه ناکافی و ناسالم می‌شود و وقتی مواد غذایی لازم برای رشد و فعالیت نورمال مغز به دسترس نباشد، عصبانیت و رفتار نا به هنجار را به دنبال خواهد داشت. در آمد کم و بیکاری سبب ایجاد پریشانی، اضطراب و افسردگی می‌شود و شخص مبتلا به این مشکلات روانی، نه می‌تواند رفتار نورمال و منطقی داشته باشد. همه این‌ها شخص را بی حوصله ساخته و سبب بروز خشونت از وی می‌گردند. بی سوادی سبب می‌شود تا انسان از تجارب دیگران از طریق مطالعه استفاده کرده نه تواند. به این اساس شخص بی سواد برای حل مشکلات خود راه‌های مناسب را به آسانی یافته نه می‌تواند. وقتی عامل جنگ نیز بر عوامل یاد شده افزوده شود، مشکلات را چند برابر زیاد میسازد.

### راه حل‌ها و پیشنهادها

با در نظر داشت این که اکثر عوامل خشونت علیه زنان ریشه در طرز تفکر، رسم و رواج و فرهنگ ما دارد و تغییر دادن آن‌ها کار آسانی نیست، بناً نباید توقع داشت که در کوتاه مدت بتوان پدیده خشونت را ریشه کن کرد. این امر مستلزم کوشش‌های ممتد و مداوم و اصلاحات عمیق در جامعه است.

نهادهای دولتی، جامعه مدنی، انجمن‌ها و موسسات غیر دولتی هر یک باید در این راه وظایفی را به عهده بگیرند. به همین شکل ادبیات، موسیقی، تیاتر، سینما و سایر هنرها و همچنان رسانه‌های کشور در این راستا رسالت مهم را به دوش دارند. از آن جایی که محو خشونت علیه زن و در کل محو خشونت علیه انسان برای داشتن یک جامعه سالم و قانونمند بسیار ضروری است، باید برای رسیدن به آن مبارزه استوار و هدفمند را در پیش گیریم.

در این جا برای هر نهاد پیشنهادهای مشخص ارایه می‌شود که به نظر من با عملی شدن آن در محو خشونت علیه زنان به موفقیت‌های دست خواهیم یافت.

ارگان‌های دولتی:

حکومت باید در ختم جنگ، تحکیم قانون، ایجاد زمینه‌های کار و رفاه اجتماعی سعی و تلاش کند. در این صورت یک قسمتی از عوامل خشونت از بین خواهند رفت. مجازات عاملین خشونت علیه زنان به محو آن کمک کرده می‌تواند اما تا ریشه‌های خشونت نه خشکند، با قطع شاخه‌ها و برگ‌های کار به جایی نه میرسد.

وزارت معارف:

۱. اصلاح نصاب درسی طوری که در آن به رشد تخیل شاگردان پرداخته شود، حتمی است. اگر در کتاب‌های زبان به حکایت‌ها و ادبیات داستانی جای بیشتری داده شود، اگر آموزگاران به جای سپردن نگارش مقاله در باره موضوعات کلیشه‌یی مانند معلم، وطن، صلح، بهار ... از شاگردان بخواهد تا از ذهن خود قصه‌های کوتاه بسازند - خواب‌های را که می‌بینند، نوشته کنند، در مورد حیوانات خانگی که دارند، چیزی بنویسند می‌توان این هدف را برآورده ساخت.

۲. برای اصلاح سلوک معلمان، باید در نصاب موسسات تربیه معلم به مضامین روانشناسی و پیداگژی جای بیشتر داده شود. کتاب احساس کهنتری باید جز نصاب درسی آن‌ها شده و به علوم سلوکی توجه بیشتر مبذول گردد. تا جایی که دیده می‌شود مضمون روانشناسی در این موسسات بیشتر به تیوری‌ها و تعریف‌های متعدد مولفه‌ها پرداخته می‌شود که به نظر من دردی را دوا نه می‌کند. به جای آن باید کتاب‌های تدریس شوند که جنبه عملی داشته، راه‌های عملی سلوک با کودکان را بیان کنند. به نظر من یکی از این کتاب‌ها «پو ماشوم یوه نری» می‌باشد.

۳. برای معلمان مکاتب در هر دوره رخصتی (تابستانی و زمستانی) ورکشاپ‌های کوتاه مدت در مورد انواع خشونت و راه‌های جلوگیری از آن تدویر شود.

۴. برای رشد تفکر و تعقل شاگردان، گنجانبیدن مضامین منطق و فلسفه در نصاب تعلیمی بسیار ضروری میباشد.

۵. در مکتب‌ها به هنرهای زیبا به خصوص به تیاتر توجه صورت گیرد و شاگردان ترغیب شوند تا خود پارچه‌های کوتاه تیاتری تهیه و در آن نقش بازی کنند. در این صورت، اعتماد به نفس شاگردان تقویه شده تخیل شان رشد می‌کند.

وزارت حج و اوقاف

۱. نخست باید برای ملا امامان راجستر شده و رکشاپ‌های علمی در مورد خشونت علیه زن، انواع خشونت، نظر اسلام در مورد آزار و اذیت انسان دایر شود. سپس به آن‌ها وظیفه داده شود که در خطبه‌های روز جمعه به این موضوع پرداخته، مردم را ترغیب به سلوک انسانی نمایند. بسیار مردم فکر می‌کنند که حقوق زن و محو خشونت علیه زن یک پروژه غربی است به همین دلیل علیه آن جبهه می‌گیرند. وزارت حج و اوقاف باید به خطیبان توضیح دهد که اسلام خود بر ضد هر نوع خشونت علیه زن است و این مسأله صبحه دینی دارد.

۲. چون برای مردم اعمال عالمان دین بیشتر از دیگران اثر گذار است، بنام حکومت باید آن‌ها را تشویق کند تا ابتدا خود همسران شان را از مسایل دین با خبر ساخته بعداً همسران شان برای ارشاد و رهنمایی سایر خانم‌ها دست به کار شده، هفته یک روز را در مسجد محل خود به تبلیغ برای خانم‌ها توسط یک خانم اختصاص دهند.

۳. از ملا امامان خواسته شود تا بیشتر به سیرت النبی پرداخته، چگونگی برخورد رسول اکرم (ص) با ازواج شان و سایر زن‌های مسلمان را زیاد تر بیان کنند تا روش اخلاقی که هدف اساسی اسلام است، در بین مردم عام شود.

۴. برای مدرسان مدرسه‌های دینی دوره‌های آموزشی که در آن پیداگوژی، روانشناسی و علوم سلوکی در محراق توجه قرار داشته باشند، برگزار شود و تنبه فیزیکی شاگردان همان گونه که در مکاتب منع شده است، در مدارس نیز ممنوع اعلام شود.

وزارت کار و امور اجتماعی

۱. به تربیه معلمان کودکانها توجه نماید و برای آن‌ها دوره‌های آموزشی که شامل علوم سلوکی باشد، تدویر گردد. به خصوص کتاب‌های که شیوه‌های عملی برخورد با کودکان را در بردارند، باید جز نصاب شان گردد.

وزارت اطلاعات و فرهنگ

۱. با استفاده از ادبیات داستانی، تیاتر، سینما، موسیقی و سایر هنر به موضوع خشونت پرداخته، در تبلیغ آن سعی به خرج دهند. در این راستا وزارت اطلاعات و فرهنگ باید همکاری رسانه‌های خصوصی و جامعه مدنی را جلب کند.

۲. چون دیدن صحنه‌های جنگی، اجساد قربانیان، بدن زخمی‌ها و سایر صحنه‌های دلخراش سبب ایجاد تشوشات روانی و در صورت تکرار و تداوم سبب تولید یک نوع معافیت در برابر خشونت می‌شود، بنام وزارت اطلاعات و فرهنگ باید نشر این گونه صحنه‌ها از طریق تلویزیون‌ها را ممنوع قرار دهد.

۳. باید کوشش کند تا ذهنیت مردم را در مورد حقوق زن و محو خشونت علیه زنان تغییر دهد و ذهنیت حاکم را که این پدیده‌ها را وارد شده از غرب می‌پندارند، اصلاح کند. این کار را به وسیله جستجوی موقوف و مقام زن در گذشته تاریخی ما و جهان اسلام و برجسته ساختن نقش زن‌های مبارز و تاریخ ساز، چگونگی سلوک علما، فقها، پادشاهان و رجال برجسته تاریخ ما با زنان تبیین کند.

وزارت امور زنان

وزارت امور زنان به جای ایجاد خانه‌های امن، باید کوشش کند تا خانه‌ها هر زن را به خانه امن تبدیل کند. البته که این کار ساده نیست. سعی و تلاش زیاد و کارهای بنیادی می‌طلبد. وزارت زنان می‌تواند با کارهای تبلیغاتی زنان را متوجه سازد تا بخش عمده خشونت علیه زن توسط خود زنان اعمال می‌شود. باید روحیه همدیگر پذیری، مسامحت و همکاری را در زنان احیا کند.

مردم میدانیم که برای مردم ترک سنت‌های دیرین و تغییر انقلابی در طرز زندگی ناممکن است. اما همه باید در اصلاح سنن ناپسند تلاش کنند. وقت آن است که در مورد تمام رسم و رواج‌های خود یکبار از خود بپرسیم که آیا مفید اند؟ ضرور است که ادامه داده شوند؟ به اصلاح نیاز دارند یا که باید ترک شوند؟ باید بدانیم که هر رسم و رواج زمانی بنا بر علتی خاصی و بر اساس ضرورت معینی به وجود آمده است اما با گذشت زمان به یک اصل پذیرفته شده تبدیل شده و نسل‌های بعدی در مورد ریشه و منشأ آن فکر نه کرده اند.

به نظر من در کشور ما سن ۱۸-۲۵ سالگی برای ازدواج مناسب است چون راه بدیلی برای ارضای غریزه جنسی وجود ندارد. اما، برای اولاد آوردن قطعاً مناسب نیست. جوانان ما باید کوشش کنند تا چهار یا پنج سال بعد از عروسی فرزند نیاورند. در این مدت می‌توانند هم از نظر اقتصادی وضعیت بهتری پیدا کنند، هم تجربه زندگی شان زیاد می‌شود و همچنان احساسات شان فروکش کرده، تعقل جای اعمال احساساتی را می‌گیرد، بنام در پرورش کودکان شان مشکل زیادی نخواهند داشت.

والدین باید با فرزندان شان رفتار مناسب داشته، به آنها محبت بورزند. پدر و مادر باید جلو کنجکاوای کودکان شان را نگیرند و به پرسش‌های آن‌ها به شکیبایی جواب بدهند. باید فرزندان شان را به تفکر وادارند، در بحث‌های منطقی به آن‌ها سهم بدهند و خلاقیت‌های آن‌ها را پرورش دهند. نباید فراموش کرد که سپری کردن وقت با فرزندان بسیار مفید است.

توصیه من به تمام جوانان کشور این است که قبل از اولاد دار شدن، باید اقلأ دو سه کتاب در مورد پرورش و مراقبت کودکان را مطالعه کنند تا با تربیه سالم فرزندان شان از بروز عقده‌ها حقارت در آن‌ها جلوگیری کرده به ایجاد یک جامعه سالم انسانی کمک کرده باشند.